

بیعت و معامله الله با مسلمانان

(برای کشتار دیگران اندیشان به بهای بهشت)

ما در زندگی عادی خویش از بیعت اسلامی شنیده ایم. البته این امر در زندگی روزمره کشورهای دین زده افغانستان و ایران چیز عادی است، زیرا در امور رسمی و دولتی هرچه می شنوی همانا از اسلام و مسلمانی است که بیعت اسلامی به عنوان یک امر مقدس اسلامی نیز در همین زمره می آید.

در تاریخ نیز می خوانیم که حاکمان اسلامی برای پیرو و فرمان بر ساختن دیگران به فرمانروایی خویش، مردمان دیگر را یا به زور، و یا به رضا، به بیعت فرامیخوانده اند.

بعد ازین که افکار جدید بشری مانند انتخابات و پارلمان، حقوق شهروندی، حقوق بشر و غیره پیدا شد، این امر مقدس «الله» بیعت نام دارد، جای خود را در بسیاری کشورهای اسلامی بدون سروصدا و خاموشانه به سخنان و اندیشه های انسانهای خردمند داد تا جایی که فقط بنیادگراترین مسلمانان آن را زمره می کنند و به بیعت کردن پامی فشارند.

پس بیعت اسلامی چیست؟

کلمه «بیعت» در زبان عربی از ماده «بیع» گرفته شده و به معنای فروش است. بیع در لغت به معنای خرید و فروش و داد و ستد است و در اصطلاح فقهی: ایجاب و قبولی است که بر نقل ملک در مقابل عوض معلوم و متعین دلالت کند. و در اصطلاح هم دادن عین و گرفتن عوض است. (فرهنگ دهخدا زیر واژه «بیع»).

بیعت به معنای کف بر کف دیگری زدن به نشانه فروختن چیزی یا پیمان بستن و فرمان برداری از او نیز است. عرب ها در دوران جاهلیت هنگام خرید و فروش و برای اعلام قطعی شدن معامله، دست راست خود را به یکدیگر می زدند و آن را «صفقه» یا «بیعت» می گفتند.

این کار را عده ای در زمان ما نیز در وقت خرید و فروش انجام میدهند. یعنی دست دادن در معامله خرید و فروش.

تازی ها همچنین برای پذیرش ریاست حاکم یا امیری، به او دست می دادند و این عرف و عادت عربی بود. این عمل، نوعی معامله و داد و ستد محسوب می شد، بدین معنا که بیعت کننده، اطاعت و فرمان برداری را پذیرفته و بیعت شونده هم به اموری متعهد می شود. این عمل را نیز «بیعت» می نامیدند.

بیعت اسلامی نیز مانند شماری دیگری از احکام اسلامی مثل حج، قربانی، بردگی، روزه، نماز، قصاص و غیره دراصل فراورده، زایده و پروریده فرهنگ و عادات گذشگان است که تازی های دوران پیش از اسلام باخود داشته اند. اگر ریشه این رفتار ها را بازبایی کنی، هریکی ازین رفتار ها

تاریخ کهن دارند که هیچ ربطی با آفریدگار جهان ندارد، بلکه رفتار های عادی و متعارف همان مردم است که تابع مقتضیات زمان و مکان جامعه در همان دوران می باشد.

اما پیامبر الله، با آوردن آیه های مختلف در قرآن به مردم می گفت که این احکام از سوی خدا به او می آیند و او این رفتار ها را به نام یک امر مقدس، ازلی، ابدی، دایمی، آسمانی و دینی بر دیگران تحمیل می کرد.

کسانی که در اسلام باورمند اند به این امر نیز باید باور داشته باشند که این رسم و عادات عرب پیش از اسلام که مسلمانان خودشان، آنان را جاهلیت می گویند، از سوی پیامبر الله دایمی شده است! به سخن دیگر، در اصل ما در بسیاری از اموری که اسلامی نام گرفته است از دوران جاهلیت تازی ها پیروی می کنیم اما نامش را گذاشته اند امر الهی و اسلامی.

هر نوشته‌ی را درین باره که بخوانی درمیابی که بیعت، یکی از سنت‌های مهمّ جامعه عرب پیش از اسلام است که آن دوران را اسلامگرایان «دوره جاهلیت» می نامند.

از مهم‌ترین بیعت‌های قبل از اسلام می‌توان به بیعت قریش و بنی کنانه با قصی بن کلاب برای اخراج خزاعه و بنی بکیر از مکه اشاره کرد که در تاریخ ها نام برده شده است.

اما همین رسم جاهلی را الله در قرآن در سوره فتح، آیه ۱۰ که نسخه آن گویا در لوح محفوظ ثبت است چنین تایید و بیان می کند¹:

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد».

درین آیه در حقیقت، بیعت کردن به پیامبر یعنی بیعت کردن به خدا است، دست بالای دست پیامبر گذاشتن جز این نیست که دست بالای دست خدا می گذارند. پس هر که به پیامبر پیمان شکنی می کند، او با خدا پیمان شکنی می کند.

از آنجای که هیچکس از ما خدا را ندیده ایم و مردم آن زمان نیز خدا را ندیده بودند، پیام آیه واضح هست یعنی الله و پیامبر دو روی یک سکه اند. ازین هم افزون تر یعنی محمد پیامبر خدا همسان و مانند خداست. زیرا: بیعت کردن به پیامبر یعنی بیعت کردن به خدا است، و هر که به پیامبر پیمان شکنی می کند، او با خدا پیمان شکنی می کند. دست بالای دست پیامبر گذاشتن یعنی دست بالای دست خدا گذاشتن است.

درینجا برای پرسش و پاسخ جایی باقی نمی ماند. اگر کسی شک کند که نباشد که این آیه از آن محمد باشد و خدا این سخنان را نگفته است، درین صورت، درین جهان جزای شکاک مرگ است و در دنیای دیگر باز هم کیفر بدتر و بمراتب بیشتر و سخت تر از این جهان منتظرش است.

اگرچه موافق با منطق بشر، عدالت این است که جزا بیشتر از گناه نباشد. برای یک جرم جزاهای مکرر هیچگاه عادلانه نیست. اما خدا گویی از شک کردن بدش می آید و شکاک را هم درین جهان و هم به آن جهان جزاهای بسیار سخت می دهد.

1 إِنَّ الدِّينَ يُبَایِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَایِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿10﴾

این هم عدالت الله مهربان که شک را جرم می شمرد و به سبب یک جرم، دوبار جزا می دهد ولی جزایی که در آن جهان میدهد پایان نیافتنی است، زیرا حق شک کردن وجود ندارد. ولی در نزد انسانهای روشن اندیش شک کردن در چیزی جرم نیست.

این آیه تضاد آشکار با یگانگی و لاشریک بودن خدا دارد. به جاهای دیگر به ما گفته شده بود که «لا اله الا الله وحده و لا شریک له» یعنی خدا یگانه است و هیچ شریک ندارد. آیا «بیعت کردن به پیامبر که بیعت کردن به خدا است، دست بالای دست پیامبر گذاشتن جز این نیست که دست بالای دست خدا می گذارند. پس هر که با پیامبر پیمان شکنی کند، با خدا پیمان شکنی می کند»، شرک مطلق و تضاد کامل در به وحدانیت خدا نیست.

البته کسی که خود را نماینده و فرستاده خدا می داند و شک را برای ما گناه می شمرد برای این است که ما به تضاد ها و نادرستی های سخنانش پی نبریم. پیروان این رسول نیز برای اینکه دکان دینفروشی شان دایمی بماند، دروازه شک و بازاندیشی را برای مسلمانان بسته اند.

البته کسی این پرسش را نباید بکند زیرا دین اسلام دین یکتا پرستی است و بس. دلیل نمی خواهد!

پس، این شریکی دایمی پیامبر با خدا از کجا شد؟ باز هم، ما مسلمانان نباید شک کنیم زیرا کافر می شویم. برای ما یک چیز گفته شده است: باور کن و شک و تردید نداشته باش که کافر می شوی. یا به منطقی این آیه: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** یعنی آن (این) کتاب که هیچ شک در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است.

به همه چیز باور کن، شک نداشته باش. باور کن که بیعت کردن به پیامبر یعنی بیعت کردن به خدا است، باور کن که دست بالای دست پیامبر گذاشتن جز این نیست که دست بالای دست خدا می گذاری. باور کن که پیمان شکنی با پیامبر پیمان شکنی با خدا است. اما خدا واحد است و شریکی هم ندارد!

از کجا بدانیم که کسی این آیات را گفته است، سر ما کلاه نگذاشته است. زیرا گفته است که ایمان بیاورید و بس، شک کردن به نصوص اسلامی نه تنها آدم را کافر می کند که جای چنین کسی در آن دنیا به دوزخ است اما درین دنیا نیز باید کشته شود.

به هر حال، محمد و پیروانش با این آیات پادشاهی و شهنشاهی کردند و یک زندگی دنیایی عالی داشتند.

اما حالا چه کسانی جا نشین اش است؟ از کی ها باید ما پیروی کنیم؟ پیامبر خودش به ما رهنمایی کرده است که بعد ازین که پیامبران و انبیا مردند، آنان وارثانی برای خود به جا گذاشته اند که امت های شان باید با آنان بیعت کنند و از آنان پیروی کنند.

آن وارثان کی ها اند؟ آنان آخوند ها و ملا های امروزی اند. برای مثال مولوی برادر، مولوی یعقوب، مولوی احمد، مولوی محمود، مولوی غیاث، مولوی غنی، مولوی صدرالدین، مولوی شرف الدین و هرچه ملا که این جا و آنجا می بینید. وارثان پیامبران یعنی ملا ها اند هنوز هم حکمرانی می کنند.

این ملا ها همه شستشوی مغزی شده اند توسط کتاب های که صد ها سال پیش نوشته شده اند و آن کتاب ها هم به نوبه خود بر اساس رسوم و عاداتی مردم باستان نوشته شده اند که هزاران سال پیشتر از محمد و یارانش می زیسته اند.

اما آیا کسانی که صد ها و حتا هزاران سال پیش زیسته اند، درد جامعه امروزی را درک می کند؟

آیا وارثان این پیامبران (آخوندها) با خواندن کتاب های قدیمی و نادرست خرافی؛ با پیروی از آن کتاب ها، درد ما انسان های امروزی را درمان می توانند؟ آیا این کتاب های مقدس به درد زندگی امروزی ما میخورد؟

به هر حال حدیث زیر از رسول خدا است که صد ها سال پیش گفته شده است و مسلمانان بدون اینکه بدانند با آن درد جامعه ما را دوا می کنند.

ابوداؤد و ترمذی از ابوالدرداء رضی الله عنه آورده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الکواکب، وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً، إنما ورثوا العلم، فمن أخذه أخذ بحظ وافر».

ترجمه: «فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست و اینکه علما میراث بر پیامبران اند و پیامبران در هم و دیناری به میراث نگذاشتند، بلکه علم را به ارث گذاشتند، کسی که آن را گرفت بهره ی وافر گرفته است».[سنن ابن ماجه (۲۲۳)].

پیامبران علم را به ارث گذاشتند. کدام علم؟ علم افسانه های بی اساس و دروغین، یا قصه های مزخرفات گذشته که هیچ اساس علمی ندارند؟ ما می دانیم که کتاب های دینی افسانه و روایت اند نه علم.

نمی دانم چرا ما خود را ازین زنجیر تعبد، تحجر و خرافات رها نمی کنیم.

پیامبران کدام علم را به ارث گذاشته اند؟

آیا حدیث و آیت بالا و امثال آن علم است؟

آیا ملا را می توان عالم به معنای واقعی کلمه خواند؟ نخستین شرط عالم بودن، تحمل و بردباری در برابر اندیشه های مخالف است. یک عالم کسی است که بدون تعصب در جستجوی حقایق است.

آیا یک ملای جزم اندیش و سنگ پرست و دین فروش عالم است؟

ممکن یک عالم دینی یک افسانه پرداز خوب باشد اما شرط عالم بودن بردباری و تحمل و مدارا با عقاید دیگران است. هیچ عالمی واقعی به درست بودن عقیده اش تاکید ندارد و هر عالمی به این عقیده است که علم ما نسبی بوده و کامل نیست و با گذشت زمان و تجربه نو علم ما افزون تر می شود.

اما آیا ملاها اگر عالم اند به عقاید دیگران ارزش قایلند؟

آیا ملاها داستان های نادرست گذشتگان را واقعی، دایمی و تغییرناپذیر نمی دانند؟

بیچاره دانشمندانی که بشر را به برکت دانش و کوشش خود به راه پیشرفت و شگوفایی رهنمون می شوند اما هیچ انتظاری از کدام پیامبر هم ندارند که وارث اش باشند.

دانشمندان حتا هیچ انتظاری از حورهای زیباروی بهشتی و انارپستان و غلمان یعنی بچه های مرواریدگونه در جنت ندارند.

اما همین ملاها مثلاً آخوند صاحب و مولوی صاحب فلانی، و همین وارثان پیامبران اگر دست شان برسد دانشمندانی را که دین اینان را قبول ندارند، یا انتقاد می کنند، سر به نیست خواهند کرد؟

آیا آنان بزرگترین دانشمندان را که خلاف کتاب آسمانی شان سخن گویند، سر نخواهند برید؟

ما وقتی وارثان پیامبران را می بینیم، باید داوری کنیم که خود پیامبران چگونه کسانی بوده اند. البته، محمد پیامبر اسلام کسانی را به فرنام وارث واقعی خود تعیین کرده است که دوستش داشته و مانند خودش هستند.

کسانی که در قلمرو زیر تسلط وارثان پیامبران زندگی می کنند، ازین وارثان چه می بینند؟ آیا ازین وارثان گریزان نیستند؟

از همه جالبتر نادرست بودن این حدیث در مقایسه ماه با ستارگان است که می گوید عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست.

ما نیک می دانیم که ماه مانند ستاره درخشان نیست، ما میدانیم که ماه از خود نور و روشنی ندارد. ماه یک جسم تاریک است. در حالیکه ستاره ها مانند خورشید که یک ستاره است، فروزان اند و خودشان نور دارند. ستاره ها، اجرام سماوی اند که فروزان و درخشان اند. تابش ماه از درخشندگی ستاره است که نامش خورشید است، نه از خود ماه. تابش ماه در واقعیت بازتاب نور خورشید در ماه است نه اینکه ماه چهارده خودش درخشان باشد. اگر نور خورشید نمی بود ماه را ما نمی دیدیم.

این هم نمونه گویایی از علم پیامبران که مستقیم با خدا و فرشتگانش در آسمان تماس داشتند و مستقیم علم را از خدا می گرفتند. اینان اند که میلیون ها انسان بی سواد، کم سواد، دانش گریز، خرافه پرست، جنگ گره و خردباخته به دنبال شان روان اند

آیه دیگری در رابطه با بیعت:

و آیه ۱۸ همین سوره ۲:

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل هایشان بود باز شناخت و برآنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.»

درین آیه الله به یک رسم جاهلی بت پرستان مکه خوشنود و شادمان می شود. این خشنودی مانند خشنودی یک آدم عادی و بی خیر است که از یک عمل غیر مترقبه شادمان می شود.

نه تنها خوشنود می شود بلکه آنچه در دل های آنان است باز شناسی می کند. گویی که پیش ازین حادثه آنان را خوب نمی شناخته است، برای آنان به سبب این کار آرامی و پاداش و پیروزی وعده می دهد.

آیا الله بارها و بارها، با فرورستاند آیه های گوناگون، نگفته بود که به همه چیز آگاه و دانا است. پس این بیعت را پیش از پیش نمی دانسته که خوشنود شده است؟

چنین معلوم می شود که الله پیش از اینکه مؤمنان، زیر آن درخت با پیامبر بیعت نکرده بودند، از چیزی که در دل های آن مردم بوده نمی دانسته است ولی بعد از آنکه دل های شان را باز شناسی کرده است و از آن خوشنود هم شده است، درست مانند ما که از تجربه خود می آموزیم و میدانیم.

ولی سپس الله در آیه ۱۱۱ سوره توبه حتا از خرید و فروش جان و مال مسلمانان در بهای بهشت یاد می کند. الله مانند یک انسان عادی و علاقه مند با خرید و فروش، نه تنها، خوشنود می شود، باز شناسی

می کند، برای کسانی که به پیامبرش بیعت کرده اند، آرامش، پاداش و پیروزی می دهد، بلکه در معامله خرید و فروش نیز سهم می گیرد و از لوح محفوظ آیه ۱۱ سوره توبه را روان می کند^۳:

«در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.»

درین آیه الله مستقیماً با بنده های خویش البته از زبان پیامبرش خرید فروش می کند و می گوید که در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است. این جان و مالشان را الله به آنان اعطا کرده است، ولی سپس برای اینکه بهشت را نیز به آنان اعطا کند، این جان و مالشان را از آنان بازخرید می کند. این باز خرید برای جهاد و جنگ و کشتار غیر مسلمانان و دیگراندیشان است به وسیله همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند.

ما نفهمیدیم که الله بارها خودش گفته است او بی نیاز و توانا است. او خودش گفته است که رحیم و مهربان است، او عادل است. اگر او بی نیاز و توانا است، برای چه این دکان خرید و فروش را به راه انداخته است؟ و آیا او بی رحمی های جنگ و کشتار و جهاد را نمی داند؟

آیا این بی رحمی ها به منطق مهربای و عدالت او سازگاری دارد؟

البته مطابق این آیه، این خرید و فروش را الله در کتاب های آسمانی دیگر (تورات و انجیل) نیز گفته و [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست.

سپس الله می گوید چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است. یعنی کامیابی بزرگ پس از کشتن غیرمسلمانان و کشته شدن خود مسلمانان برای بهشت.

البته آنانی که شستشوی مغزی و خردباخته شده باشند با خواندن این آیه مال و جان خود را با کمال میل به بهای بهشت جاویدانی ارزانی میدارند. زیرا مال و جان را نیز الله داده است و می توان آن را برای رضای الله برای خرید بهشت به قیمت کشتار و قتل دیگراندیشان به کار برد.

هزاران مسلمان شستشوی مغزی شده حاضر و آماده اند که درین راه زندگی خود را فدا کنند غافل ازینکه تمام این وعده ها، از وعده های سرخرمنی محمد پیامبر اسلام بود برای اینکه هرچه بیشتر مردم مکه و مخالفان را در جنگ داخلی که در آن وقت میان آنان جریان داشت، بکشد، آنان را به زانو درآورد، و قدرت و حاکمیت خود را برقرار کند.

همین کار را امروز وارثان پیامبران که ذکرش در بالا رفت می خواهند انجام بدهند تا تسلیمی کامل که هیچ دیگر اندیشی نماند و دین خدا به گونه کامل پابرجا شود. البته این دین خدا همانا حکومت ملاها و همگنان شان است.

درینجا یک وعده سرخرمنی دیگری الله را نیز یاد می کنم که پیش ازین در یک یادداشتی ذکر کرده بودم. این وعده درین جهان برآورده می شود نه در روز قیامت.

^۳ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ۚ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۚ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

آیه ۱۸۶ سوره بقره:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

ترجمه: استاد مهدی فولادوند

«و هر گاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»

کدام دعای دعا کننده گان و فرمان برداران الله در رابطه با مصیبت مردم غزه که روزانه دایم دست به دعا اند، درین دنیا اجابت شد، که ما توقع این وعده سرخرمنی الله را در جهان پس از مرگ داشته باشیم؟

در آیه ۱۸۶ سوره بقره الله وعده کرده است که دعای دعاکننده را به هنگامی که او را بخواند درین جهان اجابت می کند نه در قیامت یعنی این وعده در زمان دعا است.

به هر حال، از آیه ۱۱۱ سوره توبه آخوند ها و گروههای جهادی برای حمله های دهشت افگانه و خودکفانی (انتحاری) استفاده می کنند. آنان جوانان را برای خرید بهشت و حوران زیبا و دست نخورده بهشتی، و فروش جان و مال شان به الله، اول شستشوی مغزی می کنند و سپس برای کشتار مخالفان سیاسی خویش آنان را به کام مرگ می اندازند.

این را می نامند بیعت و عهد بستن به خدا. به کسانی که خودکفانی می کنند، گفته می شود که هیچ کسی وفادارتر از خدا به عهد خویش نیست. اگر آنان خود و چند انسان دیگر را بکشند، از مرگ نترسند، به اساس وعده خدا به بهشت می روند.

اما بعد ازینکه آنان کشته شدند، شدند. به گفته عمر خیام کسی نیامد از آن جهان نیامد که بپرسیم از او که: «احوال مسافران دنیا چون شد؟»

وعده سرخرمنی الله برای کشتار بندگان دیگرش بر اساس منطق ساده انسانی، نه به بی نیاز بودن الله، نه به توانا بودن الله، نه به مهربان بودن الله و نه هم به عادل بودن او سازگار است. زیرا بی نیاز بودن، توانا بودن، مهربان بودن و عادل بودن او را زیر سوال می برد و چنین کسی بی نیاز، توانا، مهربان و دادگر نیست.

این همه به یک چیز سازگاری دارد و آن خرید و فروش جان انسان به قیمت رسیدن به هدف سیاسی، به فرمانروایی و قدرت که برای رسیدن به هدف سیاسی هر وسیله غیر اخلاقی و غیر انسانی را می توان به کار گرفت. همین کار را اسلام گرایان در گذشته انجام میدادند و امروزی انجام می دهند.